

قصه ی این زخم دیرپای پر از درد

«شکست در عرصه ی عمل به شکست به واسطه ی انفعال و بی عملی ترجیح دارد.»

بیژن جزنی، در اشاره به کودتای ۲۸ مرداد

نویسندگان : آنیسا اسدالهی ، مهران رئوف، رضا شهابی، کیوان مهتدی

چه بر سر مردمی می آید که صبح فریاد می زنند درود بر مصدق و هنگام غروب می گویند مرگ بر مصدق؟ آیا ما هنوز همان مردم هستیم؟ اصلاً آیا چنین برداشتی هرگز درباره ی جامعه ی ما مصداق داشته است؟ فصل جدید مبارزات و مقاومت شجاعانه چند سال اخیر به وضوح خط بطلانی بر چنین برداشتی از جامعه ی امروز ما می کشد. به علاوه، نگاهی دقیقتر به تاریخ و گذشته ی خودمان نشان می دهد که چنین تصویری از جامعه ی ما از ابتدا و از اساس دروغ بوده است. به شهادت تاریخ، مردمی که فریاد زدند درود بر مصدق، کارگران، روشنفکران، زحمتکشان، مبارزان ملی ضداستعماری از هر قشری، مبارزان چپ، و زنان و جوانان ترقیخواهی بودند که با حضور خود در خیابان نخستین اقدام به کودتا را ناکام گذاشتند. فریاد دوم اما به چند روز بعد و به بخشی از اراندل و اوباش پرهیاهو، مزدورهایی با به اصطلاح دلارهای بهبهانی در دست، و دنباله روهای و عاظ با حمایت طبقه زمیندار و تجار بزرگ و وابستگان دربار و بخشی از ارتش مربوط می شد که جملگی طبق نقشه ی طراحان کودتای آژاکس حرکت می کردند.

همین تصویر کاذب از مردم ما، و حضور دو جبهه ی متخاصم در لوای کلمه ی واحد «مردم» نشان می دهد که باید با دقت و بدون تعصب و پیشداوری، گذشته ی خود را بررسی کنیم. امروز بیش از هر زمان دیگری ناگزیریم نقد نسبت به گذشته را به امروز بکشانیم. تجربه ی مبارزات این چند سال بار دیگر نشان داده که ما می توانیم تاریخ خود را بسازیم، ولی نه در شرایطی که خود انتخاب کرده باشیم، بلکه در شرایط داده شده ای که میراث گذشته است و خواه ناخواه با آن درگیر هستیم. جوانان ما سال گذشته بر آن شدند که همه چیز را به نحوی انقلابی دگرگون کنند و چیزی یکسره نو بیافرینند، اما درست در همین دوره ی بحرانی بخشی از ما با ترس و لرز از ارواح گذشته مدد گرفت، شعارها و نامهایشان را به عاریت گرفت تا باز همان نیروهای قدیمی با زبان عاریتی در صحنه ی جدید تاریخ ظاهر شود. پس در این میان به کدام تجربه ها و کدام جریان های تاریخی می توانیم اتکا کنیم و کدامشان چراغ راه آینده ی ما خواهد شد؟

در حافظه‌ی جمعی ما ۲۸ مرداد یکی از معدود لحظات تعیین‌کننده‌ای است که تاریخ ما را به دو دوراهی «پیش» و «پس» از خود تقسیم کرده است. نزدیک به سه دهه طول کشید تا جنبش مردمی ما بتواند از خاکسترهای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سر برآورد، و پس از آن در دهه‌ی ۱۳۶۰ مجدداً با حذف فیزیکی گسترده مواجه شد که سه دهه‌ی دیگر از ما زمان برد. امروز چه بسا در آستانه‌ی یکی دیگر از آن لحظات سرنوشت‌ساز باشیم، و یادآوری و بازاندیشی تجربه‌ی کودتا برای تجهیز و آمادگی ما در این روند تاریخی ضروری است. این نوشته‌ی کوتاه فرصت مناسبی برای مرور وقایع منتهی و مربوط به کودتا نیست، و ما نیز در این زمینه صاحب‌نظر نیستیم. قصد ما صرفاً اشاره به برخی سویه‌های معاصر در این گره‌گاه تاریخی است که اکنون نیز با آنها درگیر هستیم:

کدام مردم؟ — نخستین تلنگر ۲۸ مرداد برای امروز ما، همانطور که اشاره شد، تصحیح تصویر کاذب از مردمی است که صبح می‌گویند «درود بر» و غروب می‌گویند «مرگ بر». چنین برداشتی نه تنها مصداقی درباره‌ی مردم ما نداشته، بلکه با دادن آدرس غلط درباره‌ی ویژگیهای ذاتی این مردم، ما را از شناخت اشتباهات گذشته و پرهیز از تکرار آنها محروم می‌کند. حال آنکه کلمه‌ی واحد «مردم» در این روایت، به دو جبهه‌ی متضاد با ماهیت طبقاتی اشاره می‌کند که کودتای ۲۸ مرداد به نوبه‌ی خود روند مداخله‌ی قدرتهای خارجی به نفع یکی از این دو جبهه و در راستای سرکوبی دیگری بوده است. امروز نیز هر چند صف‌بندی به سادگی و روشنی زمان کودتا نیست، اما کماکان هر تصویری از مردم یا ملت که ماهیت طبقاتی آن را کتمان کند، تنها به ضرر جبهه‌ی مردمی تمام خواهد شد.

قهرمان دموکراسی یا پشتیبان دیکتاتوری نظامی؟ — سال گذشته در اوج جنبش زن زندگی آزادی بسیاری از دولت‌ها و قدرتهای جهانی با شور و حرارت از خیزش مردم حمایت می‌کردند، اما امروز بر کسی پوشیده نیست که آنها کجای این معادله قرار گرفته‌اند و با چه کسانی سر میز مذاکره نشسته‌اند. رفتار این قدرتها پدیده‌ی جدیدی نیست، چنانکه بیژن جزنی در ارزیابی تاریخی سی ساله تأکید می‌کند که «جنبش انقلابی ایران باید در برابر هر قدرت خارجی، راه مستقل خود را در پیش گیرد و به قدرت مردم تکیه کند. چراکه قدرت‌های جهانی منافع جنبش ما را نادیده گرفته و بر اساس نیازهای خودشان روابط خود را با ایران تنظیم می‌کنند».

اینک بر دوش ما است که موضعی نسبت به افق‌های کلی‌تر و جهانی با تأکید بر استقلال و عدم وابستگی نسبت به قدرتهای خارجی اتخاذ کنیم، زیرا از جنبش اخیر بار دیگر آموختیم که خواه ناخواه مسئله‌ی ما فقط به قدرتهای داخلی ایران محدود نمی‌ماند.

هرچند مفهوم استقلال تعریفی یک خطی و سرراست ندارد و رابطه‌ی بین ملتها در بستر تاریخ تغییر می‌کند، و در برهه‌هایی مفهوم استقلال میتواند سویه‌های کارکردی یا تحقق مرحله‌ای داشته باشد، اما هرگز اولویت

استقلال برای جنبش مردمی کاهش نمی‌یابد. وقتی در تاریخ می‌خوانیم که با موافقت یا بدون موافقت شاه کودتا صورت می‌گرفت، و چه مصدق به دنبال ملی کردن نفت می‌رفت و چه به دنبال مذاکره بدون درخواست ملی کردن نفت بود، باز هم کودتا صورت می‌گرفت، دیگر نمی‌توانیم حق تعیین سرنوشت مردم به دست خویش را در اولویت قرار نداده یا خودمان را فریب دهیم که تاریخ به عقب بر نمی‌گردد.

فقط کف خیابان – از سوی دیگر، نباید به دام تئوری توطئه بیفتیم و هر اتفاق کوچک و بزرگی را به دستهای پنهان پشت پرده نسبت دهیم. چنین تصور نادرستی که پس از زخم عمیق ۲۸ مرداد در ذهنیت جمعی ما حک شده، هم با واقعیت ناهمخوان است، و هم نتیجه‌ی هولناکی دارد که گویی خود مردم و کنش سیاسی آنها تاثیری در سیر حوادث ندارند. در واقع کودتای ۲۸ مرداد با اتکا به کنش سیاسی مردم قابل پیشگیری بود و اشتباه مهلک کابینه‌ی مصدق در آن برهه تاریخی خالی کردن خیابانها از طرفداران و از دست دادن قدرتمندترین پشتیبانان خود، یعنی مردم حاضر در خیابان بود، که راه را برای کودتاچیان هموار کرد.

در صورت شکست حتی مردگان نیز در امان نخواهند بود – جبهه ملی یک سازمان سیاسی منسجم نبود و با اتکا به چند چهره‌ی قابل وثوق و مطرح کردن مطالبه‌ی عمومی مثل ملی کردن نفت قوام یافت. در چنین شرایطی بدنه‌ی اجتماعی مردم در برابر رویدادها با نوعی غفلت و سرگیجه مواجه شد، و در لحظه‌ی سرنوشت ساز فاقد سرعت عمل و وحدت عمل لازم بود. امروز نیز که مسئله‌ی جبهه‌ی متحد به یکی از اولویتهای نیروهای سیاسی تبدیل شده، باید نسبت به الزامات، امتیازات و محدودیتهای چنین فرایندی آگاه باشیم. پیامدهای چنین غفلتی می‌تواند جبران‌ناپذیر باشد. چنانکه پس از شکست مردم در کودتای ۲۸ مرداد، کنترل نفت که آن اندازه مبارزه بر سرش صورت گرفته بود از کف رفت؛ کثرت‌گرایی نتوانست در جامعه‌ی معاصر ما ریشه بدواند؛ و از همه مهمتر اپوزیسیون (چه ملی و چه چپ) چنان در هم شکسته شد که تا مدتها امکان بازیابی نیروی خود را نداشت، و جنبش اسلامی بنیادگرا از دل همین خلأ ایجاد شده سر برآورد.

مشروعیت چکمه‌پوش – جامعه ما در دهه‌ی منتهی به کودتا تجربه‌ی نیم‌بندی از دموکراسی را آغاز کرده بود. اما پس از کودتا، دیگر مشروعیت حکومت به مشروعیت نظامی با اتکا به ارتش گره خورد. این وضعیت تا امروز تغییر نکرده و به رغم نمایش‌های گوناگون از انتخابات، تنها مواجهه‌ی زمامداران امور با بحران‌های متعدد مشروعیت، و مشکلات داخلی، استفاده از نیروی قهری و قدرت‌نمایی دستگاه‌های امنیتی است که در وهله‌ی نهایی به نیروی نظامی اتکا دارد. هرچند تاریخ ما بعد از ۲۸ مرداد شاهد کودتای موفق دیگری نبوده و در دوره‌ی پهلوی دوم ارتش به طور مستقل در ساختاری اقتصادی و سیاسی دخالت نداشت، اما نظامیگری دستکم ۷۰ سال در الگوی حاکمیتی ما ریشه دوانده و پشتوانه اصلی مشروعیت‌بخشی به حاکمیت را تشکیل داده که امروز به‌نوبه‌ی خود به نهادی چند وجهی و خودمختار بدل شده است. پیروزی مردم در نهایت یک پیروزی سیاسی است نه نظامی، اما بدون پاسخی برای نظامیگری ریشه‌دار در نهادهای سیاسی و اقتصادی به دشواری می‌توان به دستاوردی پایدار برای مردم نایل شد.

هفتاد سال از این زخم دیرپای پر از درد می‌گذرد، و شاید فکر کنیم ۲۸ مرداد تمام معنای خود را فرسوده است و هرآنچه باید از آن یاد گرفته‌ایم. اما اکنون که در آستانه‌ی یک سالگی جنبش زن زندگی آزادی جا دارد به اندازه‌ی دقیقه‌ای هر کدام از خود بپرسیم «اگر در آن موقعیت قرار گرفته بودم، کجای این قصه قرار می‌گرفتم؟»، آیا به شناختی همه جانبه از موقعیت خود رسیده‌ایم، و سرعت عمل و وحدت عمل کافی برای مواجهه با نیروهای تاریک زمانه را داریم؟ امروز چه کاری باید انجام دهیم تا آینده‌ی ما را گذشته‌ی ما رقم نزده باشد؟ این زخم دیرپای هنوز کهنه نشده، چون هنوز جامعه‌ی ما در مسیری که می‌توانست قرار بگیرد، جای نگرفته، چون هنوز جنبش مردمی ما می‌تواند معنای جدید و بی‌بدیلی خلق کند، و کنش امروز ما می‌تواند زخمهای گذشته را همچون مرحله‌ای ناگزیر از بلوغ تاریخی یک جامعه مرهم گذارد.

آنیشا اسدالهی

مهران رئوف

رضا شهابی

کیوان مهتدی

۲۸ مرداد ۱۴۰۲، زندان اوین